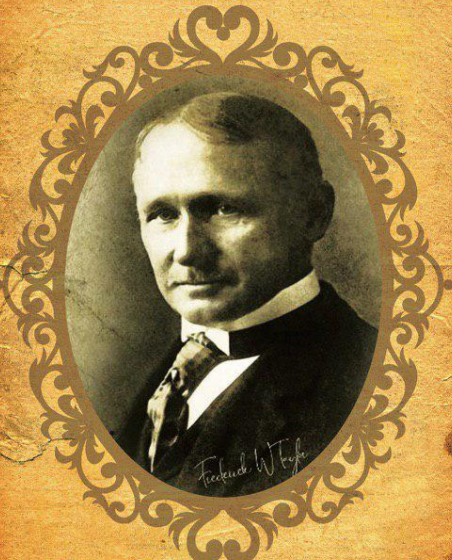


فردریک وینسلو تیلور

(پدر مدیریت علمی)



نوشته:
دکتر غلامرضا خاکی

1

فردریک وینسلو تیلور (پدر مدیریت علمی)

دکتر غلامرضا خاکی

www.gholar.ir

Frederick Winslow Taylor

تاریخ فقط از جولان فدار بنیان و بی‌دفاعی مردمان سخن نمی‌گوید، بلکه در لایه‌های سطرهایش از کسانی سخن خیر داده است که بزم خوش برای بهبود اوضاع جهان گشوده‌اند. کوشش‌هایی که گاه بسیاری از آنها به پیاندهای ناخوشایندی نیز انجامیده است...

بررسی آراء متفکران هر دوره‌ای بناکر آن است که آنان با تمامی توان علمی و روحیه آزاداندیشی که داشته‌اند مسیر زمانه و زمینه‌های بوده‌اند که در آن می‌زیسته‌اند. حکایت آنان چوستان قصه نسبت «ماهی و آب» است که بی‌شکایت به تأثیر باراهای (Paradigms) زمانه بر متفکران هر جامعه علمی نیست...

یکی از این متفکران عملگرا، فردریک وینسلو تیلور (۱۸۵۶ - ۱۹۱۵ م) است که او را به خاطر آزمایشاتش «پدر مدیریت علمی» نامیده‌اند. آگاهی بر مسیر شکل‌گیری شخصیت، تجربه‌های کاری، آزمایش‌ها و فهم زمینه‌های تاریخی و فکری زمانه‌اش برای هر دانش‌پژوی سازمانی یک ضرورت انکار ناپذیر است.

کتاب حاضر تلاشی امیدوارانه در این راستا است تا به پرسش‌هایی پاسخ داده شود مانند این که:

تیلور چه کسی بود؟ چگونه می‌اندیشید؟ چه کرد؟ و چگونه زمینه و زمانه‌اش در آنچه که گفت و انجام داد بازتاب یافت و افکار او یا چه واکنش‌هایی روبرو شد؟...

تهران: خلیان انقلاب خلیان لغتی نواد، ترجمه به خلیان کارکسر، کوچه فرخشان، پست‌کد ۲، واحد ۳
۹۱۲۶۸۶۰۹۲۲ - ۶۶۴۰۸۵۰۱ - ۶۶۴۹۰۲۰۹
برای خرید اینترنتی به سایت نشر فوژان www.FOZHANPIBIR مراجعه کنید



۹ ۷۸۶۸۶۹۵۰۴۱۳

www.gholar.ir

به نام و یاد و مدد از

خدای سخن‌بخشِ نو*

www.gholamrezakhaki.com

تو مخاطب بوده‌ای در ماجرا
ای سخن‌بخشِ نو و آن کهن
گاه با اطلال و گاهی با دمن

مثنوی

*پیش ازین طوفان و بعد این مرا
با تو می‌گفتم نه با ایشان سخن
نه که عاشق روز و شب گوید سخن

فردریک وینسکو تیئور

FRÉDÉRIC W. THAYER

(پدر مدیریت علمی در جهان)

غلامرضا خاکی

www.gholamrezakhaki.com

www.gholamrezakhaki.com

پیشکش به :

استادان و دانش پژوهانی که دانش مدیریت را با هدف قفس سازی برای انسانها نمی آموزانند و نمی آموزند بلکه در پی ساختن "عالمی و آدمی نوند که مدبرانه، جسورانه و جوانمردانه اداره شود.

تقدیم به :

کارگزارانی که دانش مدیریت را چونان چراغی برای "دزدانه تر بردن کالا" نمی دانند و خلق را هیزم تنور منفعت خویش نمی سازند.

و هدیه ای برای :

آنانی که در پی آند تا خردمندانه نانی بیزند که هم خود، عادلانه خورند و هم گرسنگان عالم نیز از آن بی نصیب نمانند.^۱

^۱ بعضی برای "خوردن نان" آمده اند و بعضی برای تماشای نان . می خواهند که این سخن را بیاموزند و بفروشند. (مولانا)

“Divide each difficulty into as many parts as is feasible and necessary to resolve it.”

René Descartes,

Discourse on Method

دیباچه

از پدرم فقط یک میراث بیشتر ندارم و آن "وطن دوستی" است. میراثی سخت مسولیت آور در هنگامه‌ای که نظم نوین جهانی در پی کم رنگ کردن هویت هاست. پدرم در آغاز نوجوانی ام در سال های پنجاه شمسی هر شب مرا پای رادیوی بی بی سی می نشاند تا به تعبیر خودش از مملکت با خبر شوم. در این "بزم شبانه رادیویی" که پنهان از گوش های موشهای دیوار برپا می شد یک قانون را در تاریخ فهمیدم و آن این که : هر گاه پدرم سیگاری روشن می کرد یعنی این که خبر بدی داده شد. سیگارهای پی در پی پدرم رفته رفته مرا به این پرسش شادی سوز رساند که : ما ایرانی‌ها چرا سرنوشتمان اینگونه است ؟...

من همیشه با همان اطلاعات اندک نوجوانی، با پدرم بحث های اجتماعی - سیاسی داشتم. او نیز مثل خیلی از هم نسل هایش اسیر انگلیس‌هراسی (Anglophobia) بود و همه چیز را زیر سر روباه پیر استعمار یعنی انگلیس می دید. پدرم با تحکم می خواست به من بقبولاند که همواره باید از انگلیس و دسیسه‌هایش درباره ایران و جهان هراسان بود، اما من که گیج و گنگ هر روز لای کتابها بیشتر سرگردانتر می شدم می کوشیدم تا با زبان ساده و کودکانه ام بگویم ساده‌سازی مسایل پیچیده، و به دنبال یک "علت و دلیل" بودن ظلم بزرگی به جامعیت در تفکر است زیرا متغیرهای شناخته و ناشناخته بسیاری در چند و چون هر پدیده های عالم انسانی و اجتماعی هست که با هم روابط آشکار و پنهان غیرخطی دارند...

شاید این پرسشها بعدها با سخنان معلم زیست شناسی‌مان هم پررنگتر شد. او روزی از مرد سبیلویی که در تلویزیون محاکمه شد و از "کاخ و کوخ" سخن گفت شعری برای ما خواند^۲ :

^۲ اشاره به خسرو گل‌سرخ‌ی و محاکمه‌اش در سال در یک دادگاه نظامی در اواخر سال ۱۳۵۲.

ای سرزمین من
ای خوب جاودانه ی برهنه
قلبت کجای زمین است
قلب زمین کجاست ؟
من در کجای جهان ایستاده ام ؟
با باری ز فریادهای خفته و خونین
ای سرزمین من
من در کجای جهان ایستاده ام... ؟

تشریف فرمایی کورمال به حوزه مدیریت

وقتی که به عنوان دانشجو بعد از بازگشایی دانشگاهها پا به دانشکده گذاشتم انتظار داشتم عکس تمام دانشمندان مدیریت را بر دیوار آنجا ببینم اما هر چه چشم گرداندم عکس هر چیز بر دیوارها بود جز تصویر بزرگان مدیریت...

در یاد دارم در دوران کارشناسی استادی می گفت: تیلور مربوط به دوران رنسانس بوده است. در آن سالها از خودساخته‌هایی از استادان شنیدم که سالها به عنوان مسلمات تاریخی در حافظه من مانده بود. شگفت آن که تمامی نقد استادان نسل ما و بسیاری از اکنونیان به علم مدیریت غربی (!؟) ناسزایی است که به تیلور نثار می کنند. گویی او چنگیزخان و تیمور لنگ علم بوده و کل انسانیت را بر باد داده است. در مطالعات دوران دکترا بود که فهمیدم چقدر درک تاریخی ما از چندوچون زیرساختهای دانشی که عنوان آن را به یدک می کشیدیم غلط است.

بی خبری از چرخش پارادایمی

در پایان دوره دکترا دریافتم که من و بسیاری از همکلاسان و استادانمان، نمی دانیم که چندین دهه است سیطره پوزیتیویسم و کمیت گرایی در جهان مدرن به پایان رسیده و جهان در آشفتگی فرو ریختن کاخ اصول گرایی فر رفته است. ما بی خبر بودیم که در دوران پست مدرنیسم رفتار شده ایم و تمامی کلان روایت ها در هم ریخته است و آنچه می خوانیم و بر سر آن جدال می کنیم اعتبار چندانی ندارد...
از سوئی دیگر ما اسیران روانشناسی زدگی شده بودیم و ذهن ما بر "عاملیت انسانی" در مقیاس فردی متمرکز شده بود. این اسارت در این دام از راه درس رفتار سازمانی به وجود آمده بود. قصه‌ای که هنوز در

بسیاری جاها همچنان روایت می شود. به دلایل گوناگون فهمی از رویکرد جامعه شناسانه دانش مدیریت نداشتیم نداشتیم و "نقش ساختار" را متوجه نبودیم و فهم نمی کردیم. بسیاری از استادان نسل ما بدون هیچ درک درست جامعه شناسانه‌ای از "مجمع الجزایر فرهنگی ایران"^۳، تفکر سازمانی را در آزمون فرض های آماری خلاصه کرده بودند و نمی دانستند که روشهای کیفی و آمیخته مدتی است افق های جدیدی را در دانش مدیریت گشوده اند...

درک ما از فلسفه علم در خوانش گنگ و بریده بریده کتاب "جهان بینی علمی"^۴ برتراند راسل فیلسوف انگلیسی محدود شده بود. ما ناشیانه بدنبال اثبات (!؟) فرضیه های تحقیقات خود بودیم و نمی دانستیم که مدتهاست حاکمیت تردیدناپذیر روشهای کمی با رویکرد روانشناسانه در قلمرو سازمانی متزلزل شده و دوران دلسپردگی به "کلان روایت ها" به پایان رسیده است. خنده دارتر آن که بسیاری از مدرسان دانشکده های مدیریت، کل علم مدیریت را در حل سیمپلکس میدانستند و بقیه درسهای تحلیلی مدیریت را شعر و ادبیات می پنداشتند.

یک رخداد تامل برانگیز

روزی در سال ۱۳۶۷ ش به کتابخانه سازمان مدیریت صنعتی رفتم. در حیاط سازمان انبوهی از کتابها. مجله های قدیمی را روی هم تلنبار کرده بودند تا ماموران شهرداری آن را ببرند. مثل همیشه که به هر کتاب و مجله ای حساسم کنجکاو شدم تا ببینم چه خبر است... چند مجله را برداشتم که چندتایی از آنها شماره های پیش از انقلاب مجله های "مدیریت امروز" مرکز آموزش مدیریت دولتی بودند. تا آن روز حتی نام مجله را هم نشنیده بودم. در آن مجلات در دو شماره مقاله ای ترجمه شده خواندم به نام: "افسانه تیلور"^۵ مقاله ای که سخت مرا به فکر فرو برد و من از خود پرسیدم: آیا ما دانش پژوهان حوزه مدیریت و سازمان، بازیچه «سیاست تاریخ»^۶ شده ایم؟

^۳ نامی است که آن را برای "ممالک محروسه ایران" ساخته‌ام.

^۴ این کتاب نوشته برتراند راسل است که توسط "حسن منصور" ترجمه و در انتشارات آگاه منتشر شده است.

^۵ رج د. چارلز-پرونی ج. آمادئو "افسانه تیلور" منوچهر بزرگی؛ مجله مدیریت امروز، شماره های ۲ و ۳ دوره ۶ پاییز ۱۳۵۴؛

^۶ «سیاست تاریخ»، سیاستی است که تعریف می کند تاریخ را چگونه باید خواند؟ کجای تاریخ را کم تر و کجا را بیش تر باید به یاد آورد؟ چه کسانی را باید بزرگ کرد، قهرمان و منجی جلوه داد و چه کسانی را باید ناچیز و بی اهمیت، نابکار و خیانت پیشه دانست؟ خیلی ها با الگوهای سیاست تاریخ ذهن ما را مهندسی می کردند. آنها با «برجسته سازی»، «سیاه نمایی»، «سیاه و سفیدخوانی»، «قهرمان سازی»، «دیوسازی»، «ناچیز نمایی»، «بزرگ نمایی»، «یادزدایی» ما را به مرده باد و زنده باد می کشاند و دغدغه فهم تاریخ را از ما می گیرند. (به نقل از: کانال مهدی تدینی)

تاملات دوره دکترا

اولین تجربه کاری ام در دوران فوق لیسانس در یک محیط صنعتی مرا با چالش های گوناگونی روبرو کرد و سخت اندیشناک ساخت و مثل هر ایرانی وطن دوست دوباره پرسش نوجوانی ام را پرسیدم: ما چرا اینگونه ایم؟ پرسشی که این بار با رشته تحصیلی ام هم گره خورده بود.

در تدریس سالهای دوره دکترا وقتی متوجه شدم بسیاری از دانشجویان درباره زمینه و زمانه بزرگان مدیریت از جمله تیلور تصویر منسجمی ندارند درباره زندگی تیلور، جستجو آغازیدم اما در کوران زندگی و پرداختن به موضوع های دیگر، نگارش این کتاب نیز رها شد...

گرایش به تاریخ

یکی از بی توفیق های زندگی من - نیز مانند بسیاری از ایرانیان - این بود که هیچگاه معلم تاریخ و جغرافیای خوبی نداشتم و در نتیجه به سوی این دو دانش مهم گرایشی نیافتم...

در سالهای اخیر خواندن گفتگوها و خاطرات پاره ای از پیشکسوتان سازمانی و کتاب های خاطرات شفاهی سیاست ورزان ایرانی از سوی دانشگاه هاروارد مرا از خواب غفلت جهانند و دید تاریخی مرا وسعت داد و اهمیت نقش "آگاهی تاریخی" را برای فهم چالش های نظری و عملی بر من روشن ساخت. همین نکته مایه آن شد تا در هر فرصتی که پیش آمده است درباره زمینه و زمانه بزرگان جهانی دانش مدیریت و تجربه های مدیران و کارآفرینان ملی کنجکاو شوم. در فرآیند این هشیاری روز افزون به یاد کتاب نیمه تمام تیلور افتادم و احساس کردم ضرورت دارد که آن را تکمیل کنم زیرا در دوران جدید نشانه هایی پدیدارند که از خاکستر تیلوریسم اولیه (classic Taylorism) ققنوس تیلوریسم نو (New Taylorism) یا تیلوریسم دیجیتال (Digital) در حال سر بر آوردن است...

هدف این کتاب

واقع امر این است که کتاب حاضر فردریک وینسلو تیلور (Frederick W. Taylor) پدر مدیریت علمی (نه علم مدیریت) چه کسی بود؟ چگونه می اندیشید؟ چه تجربه هایی کرد؟ و آنچه که گفت و انجام داد با چه کنش و واکنش هایی روبرو شد؟...

امیدوارم این کتاب نمونه ای باشد تا شبیه آن را برای دیگر بزرگان رشته مدیریت به عنوان یک ضرورت برای توسعه درک تاریخی دانش پژوهان سازمانی ادامه دهند. هر چند صائب تبریزی ناامیدم می کند با این بیتش:

نسخه مغلوط عالم قابل اصلاح نیست

وقت خود ضایع مکن بر طاق نسیانش گذار

اما من به او از زبان مورخ نامدار ابوالفضل بیهقی می گویم:

"به دست من امروز جز این قلم نیست، باری خدمتی می کنم."

خاکی

www.gholamrezakhaki.com